



فرهرا

هایس هرا
ترجمه فروغ پوریوری

www.letab.ir

هررا، هیلن، ۱۹۴۰ - م.	Herrera, Hayden, 1940
فریدا / هایدن هررا؛ ترجمه فروغ پوریوری - تهران: نشر ثالث، ۱۳۹۸.	
۷۱۰ ص.	
شابک ۹۷۸-۶۰۰-۴۰۵-۴۴۸-۵	ISBN 978-600-405-448-5
عنوان اصلی:	Frida Kahlo: The Paintings, c1991
کالو، فریدا، ۱۹۰۷-۱۹۵۴ م. - نقد و تفسیر.	
پوریوری، فروغ، ۱۳۳۴ - مترجم.	Kahlo, Frida= Criticism and Interpretation
ND ۷۲۹	۷۵۹/۹۷۲



د مرکز: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / پ ۱۵۰ / طبقه چهارم
 ف شماره ۱: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / پ ۱۴۸
 فر شاه بازار دو: اتنه ان شهید همت / مجتمع ایران مال / طبقه G3 / شماره ۱۸۳
 یخ: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / پ ۱۵۰ / طبقه همکف
 تلفن گویا: ۷-۲۵۳۰۰۸۶-۸۸۳۰۲۴۳-۸۸۳۱۰۵۰۰-۸۸۳۱۰۷۰۰-۸۸۸۶۱۶۶۶

• سایت اینترنتی: www.salesspub'cat.com

• پست الکترونیک: info@salesspublication.com salesspub@gmail.com

■ فریدا

- هایدن هررا • ترجمه فروغ پوریوری • ناشر: نشر ثالث
- مجموعه ادبیات ترجمه
- چاپ اول: ۱۳۹۸ / ۱۱۰ نسخه
- لیتوگرافی: ثالث • چاپ: سازمان چاپ احمدی • صحافی: گلستان
- کلیه حقوق محفوظ و متعلق به نشر ثالث است.
- شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۰۵-۴۴۸-۵ ISBN 978-600-405-448-5

فهرست

۷	سگفتار
۱۵	بخش یحیی
۱۷	۱. خانه آبی خیابان لو ریس
۲۷	۲. کودکی در کوچه خان
۴۵	۳. دبیرستان
۷۹	بخش دوم
۸۱	۴. تصادف و پیامدهای آن
۱۰۳	۵. ستون شکسته
۱۲۹	۶. دیه گو: شاهزاده قورباغه‌ای
۱۴۹	بخش سوم
۱۵۱	۷. فیل و کبوتر
۱۶۵	۸. تازه عروس: فریدای تیهوانایی
۱۸۵	۹. سرزمین گرینگوها
۲۱۵	۱۰. دیترویت: بیمارستان هنری فورد
۲۶۱	۱۱. انقلابیون در معبد سرمایه

بخش چهارم ۲۸۷

۱۲. چند تا زخم کوچولو ۲۸۹

۱۳. تروتسکی ۳۰۹

۱۴. نقاش مستقل ۳۴۵

۱۵. این پاریس پلشت ۳۸۵

۱۶. آنچه آب به من بخشید ۴۰۵

بخش پنجم ۴۲۵

۷. گردنبند خار ۴۲۷

۱۸. ازدواج دوباره ۴۶۷

۱۹. غامیان سیاست و اقبال عمومی ۴۹۹

۲۰. گوزن کو ۵۴۳

۲۱. تصاویر یک زدواج ۵۶۹

بخش ششم ۶۰۱

۲۲. طبیعت بی جانِ زنده* ۶۰۳

۲۳. بزرگداشت فریدا ۶۳۷

۲۴. شب زندگی ام فرامی رسد ۶۴۷

۲۵. زنده باد زندگی ۶۷۹

قدردانی ۶۹۱

نمایه ۶۹۷

پیشگفتار

فریداد کالر در آوریل ۱۹۵۳، کم‌تر از یک‌سال پیش از مرگش در چهل و هفت سالگی، اولین نمایشگاه بزرگ نقاشی‌های خود را در زادگاهش مکزیکو سیتی برگزار کرد. تا آن موقع وضع جسمی او به قدری وخیم شده بود که هیچ‌کس انتظار نداشت در نمایشگاه حضور یابد. اما ساعت هشت شب، درست بعد از آن‌که درهای «نگارخانه هنر معاصر مکزیکو سیتی» را به روی مردم گشودند، آمبولانسی از راه رسید. نقاش را، که لباس مکزیک‌پوشی محبوبش را پوشیده بود، با برانکار به تخت‌خواب پرده‌آویزش بردند که عصر همان روز در نگارخانه گذاشته شده بود. تخت‌خواب پرده‌آویزش را آن‌گونه که او دوست داشت با عکس‌های همسرش دیه‌گو ریورا^۱، دیوارنگار بزرگ و تابلوهای سیاسی او (مالنکوف^۲ و استالین^۳) آراسته بودند. اسکلت‌ها از چرم کاغذی^۴ از سقف تخت آویزان بودند و آینه‌ای که زیر سایبان آن نصب شده بود، چهره فرسوده اما شادش را منعکس می‌کرد. دویست نفر از دوستان و دوستان‌داران فریدا یک به یک به او خوشامد گفتند، بعد دور تخت روانش حلقه زدند و تا پاسی از شب ترانه‌های عاشقانه مکزیک‌پوش خواندند.

1. Diego Rivera

2. Malenkov

3. Stalin

4. papier mâché

این جشن گوشه‌ای از زندگی حرفه‌ای این زن استثنایی را بیان می‌کند و به همان اندازه به اوج می‌رساند. در واقع، گواه بسیاری از ویژگی‌های کالو به عنوان یک انسان و یک نقاش است: شجاعت و شوق تزلزل‌ناپذیر او در مواجهه با درد جسمی، پافشاری بر صراحت و ایجاد شگفتی و عشق عجیب و غریبش به پدید آوردن صحنه‌های تماشایی به عنوان نقابی برای محافظت از شأن و زندگی خصوصی خود. افتتاح این نمایشگاه، به خصوص، به سوژه اصلی فریدا - یعنی خود او - جنبه‌ای نمایشی داد. اغلب آن حدود دویست نقاشی حاصل زندگی کوتاه‌اش، خودنگاره بودند. او هنر را با موضوع‌های شورانگیزی آغاز کرد: تقریباً زیبا بود و عیوب مختصری است که بر جذابیتش می‌افزودند. ابروانش پیوسته بودند، و بالای لب‌هایش، یک سبیل جای گرفته بود. چشم‌هایی سیاه و بادامی داشت که گوشه‌های بیرون‌شان اندکی رو به بالا بود. کسانی که او را به خوبی می‌شناختند، می‌نویند هنر و شوخ‌طبعی فریدا در آن چشم‌ها می‌درخشید؛ آن‌ها می‌گویند نگاه او بازتاب روحش بود: نابودکننده، افسونگر، یا شکاک و ملامت‌آمیز از سرزنش. در صراحت نگاه نافذش چیزی بود که موجب می‌شد ملاقات‌کنندگان، گویی که گریه‌ان وحشی نگاهشان می‌کرد، احساس می‌کردند نقاب از چهره‌شان برداشته شده است. وقتی می‌خندید، قهقهه می‌زد، خنده‌ای از ته دل و مسری که با گهان از سر شادی یا قبول جبری پوچی درد شروع می‌شد. صدایش رنگ‌دار بود. سیل واژگان به شدت، به سرعت، و قاطعانه از دهانش بیرون می‌ریخت و با حرکات زیبای سر و دست و آن خنده از ته دل و جیغ‌های احساساتی گاه و بی‌گاه قطع می‌شد. فریدا در زبان انگلیسی، که به روانی به آن سخن می‌گفت و می‌نوشت، به زبان عامیانه گرایش داشت. امروز وقتی نامه‌هایش را می‌خوانیم، با آنچه «زبان کوچه و بازار» می‌نامند، مواجه

می‌شویم؛ چنان‌که گویی انگلیسی را از دامون رانیون^۱ آموخته بود. او در زبان اسپانیایی عاشق استفاده از زبان مستهجن - کلماتی از قبیل pendejo (که معنای مؤذبان‌اش آدم احمق است) و hijo de tu chingada madre (مادر به خطا) - بود. دوست داشت در هر زبانی بر مخاطب خود تأثیر بگذارد، تأثیری که به واسطه این واقعیت تقویت می‌شد که این کلمات از دهان موجودی با قیافه‌ای چنین زنانه درمی‌آمد که سرش را چون ملکه‌ای با شکوه بر گردن کشیده‌اش بالا می‌گرفت.

او لباس‌ها، پر زرق و برق می‌پوشید و مصرانه لباس‌های بسیار بلند مکزیکی را به لباس‌های مارک‌دار ترجیح می‌داد. هر جا می‌رفت جاروچنگال می‌برد. یکی از اهالی نیویورک به یاد می‌آورد که معمولاً بچه‌ها در سیاه‌انداگنانش راه می‌افتادند. آن‌ها می‌پرسیدند: «محل سیرک کجاست؟» فریاد می‌زدند که ذره‌ای ناراحت نمی‌شد.

او در ۱۹۲۹ سومین همسر ده‌گانه^۲ را رها کرد. عجب زوجی بودند! کالو ریزنقش و بی‌رحم، و اگر خوش‌شان بیاید، مثل یکی از شخصیت‌های داستان‌های گابریل گارسیا مارکز^۳ بود. ریورا^۴ عظیم‌الجثه و عجیب‌وغریب، یک‌راست از درون یکی از آثار رابا^۵ به‌دون آمده بود. به‌نظر می‌آمد که آن‌ها با همه آشنا بودند. تروتسکی^۶، کم برای مدتی، با آن‌ها دوست بود، و هنری فورد^۷ و نلسون راکفلر^۸ ریو و پائولت گودارد نیز به همین‌طور. خانه ریورا در مکزیکوسیتی

۱. Damon Ranyon (۱۸۸۰-۱۹۴۶): روزنامه‌نگار و داستان‌نویس آمریکایی.

۲. Francois Rabelais (۱۴۹۴-۱۵۵۳): نویسنده فرانسوی.

۳. Leon Trotsky (۱۸۷۹-۱۹۴۰): انقلابی روس و تئورسین سرخ‌ها، مارکسیست.

۴. Henry Ford (۱۸۶۳-۱۹۴۷): مؤسس و مدیر کمپانی فورد.

۵. Nelson Rackefeller (۱۹۰۸-۱۹۷۹): تاجر و سیاستمدار آمریکایی.

قبلهٔ روشنفکران جهان از پابلو نرودا^۱ گرفته تا آندره برتون^۲ و سرگئی آیزنشتاین^۳ بود. مارسل دوشان^۴ میزبان فریدا در پاریس بود، آیزامو نوگوجی^۵ عاشقش بود، و میرو^۶، کاندینسکی^۷ و تانگی^۸ در زمرة هواداراناش بودند. او در نیویورک با استیگلitz^۹ و جورجیا اوکیف^{۱۰} ملاقات کرد و در سن فرانسیسکو ادوارد وستون^{۱۱} و ایموگن کانینگهام^{۱۲} از او عکس گرفتند.

اشارهٔ یاق مفرط ریورا به شهرت، ازدواج او را به بخشی از حوزهٔ عمومی بدل کرد؛ مجاریات، مشتاق، تمام ماجراها، عشق‌ها، جنگ و دعوایها و جدایی‌های این زوج را با تمام جزئیات شاد و پرشورشانش توصیف می‌کردند و از آن نقطه به اسم کوچک می‌نامیدند. همه فریدا و دیه‌گورا می‌شناختند؛ دیه‌گو بزرگ‌ترین نقاش دنیا بود؛ فریدا کاهنهٔ سرکش گاه‌به‌گاه معبد او بود. سرزندگی باهوش و جذاب بود، مردها را مرعوب خود می‌کرد و معشوق‌های زیباترین است. ظاهراً ریورا به این یک قلم اهمیتی نمی‌داد، اما در بارهٔ روابط او با مردها سرسختانه مخالفت می‌کرد.

۱. Pablo Neruda (۱۹۰۴-۱۹۷۳): شاعر و دیپلمات شیلی، برندهٔ نوبل ادبی ۱۹۷۱.

۲. André Breton (۱۸۹۶-۱۹۶۶): شاعر و نویسندهٔ فرانسوی، بنیان‌گذار سوررئالیسم.

۳. Sergey Eizenshtein (۱۸۹۸-۱۹۴۸): کارگردان سینمای شوروی.

۴. Marcel Duchamp (۱۸۸۷-۱۹۶۸): نقاش، مجسمه‌ساز، نویسنده و شطرنج‌باز فرانسوی، آمریکایی.

۵. Isamu Noguchi (۱۹۰۴-۱۹۸۸): هنرمند معمار اهل ژاپن.

۶. Joan Miró (۱۸۹۳-۱۹۸۳): نقاش و مجسمه‌ساز اسپانیایی.

۷. Wassily Kandinsky (۱۸۶۶-۱۹۴۴): نقاش و نظریه‌پرداز روس.

۸. Yves Tanguy (۱۹۰۰-۱۹۵۵): نقاش سوررئالیست فرانسوی.

۹. Alfred Stieglitz (۱۸۶۴-۱۹۴۶): عکاس آمریکایی.

۱۰. Georgia O'Keeffe (۱۸۸۷-۱۹۸۶): نقاش آمریکایی.

۱۱. Edward Weston (۱۸۸۶-۱۹۵۸): عکاس قرن بیستم.

۱۲. Imogen Cunningham (۱۸۸۳-۱۹۷۶): عکاس آمریکایی.

می‌گفت: «دلم نمی‌خواهد مساویم را با هیچ‌کس شریک شوم.» و تهدید می‌کرد که آن مزاحم را هدف تیپانچه خود قرار می‌دهد.

در گفتگو با کسانی که فریدا را می‌شناختند، مدام با عشق و علاقه مردم به او مواجه می‌شوید. آن‌ها اعتراف می‌کنند که او تلخ و دمدمی مزاج بود. اما اغلب وقتی او را به خاطر می‌آورند، اشک در چشم‌هایشان جمع می‌شود. خاطرات پُرشور آن‌ها موجب می‌شود که زندگی او به یکی از داستان‌های کوتاه اسکات فیتزجرالد شبیه باشد — مالا مال از شوخی و شکره، تا سرحد فاجعه. حقیقت ساده‌تر از این است. هفدهم سپتامبر ۱۹۲۵، هفتمی که هجده سال داشت، در مکزیکوسیتی اتوبوسی که او را از مدرسه به خانه می‌برد گرفتار سانحه‌ای شد. فریدا به معنای واقعی کلمه در آن آهن‌پاره‌ها به نیخ کشیده شد؛ ستون فقراتش آسیب دید، استخوان لگنش خرد شد، پایش شکست. از آن روز تا هنگام مرگ — بیست و نه سال بعد — به دردِ خطرِ مدامِ بیماری زندگی کرد. می‌گفت: «من رکورددار عمل جراحی بر روی من در حسرت بچه‌ای هم که هیچ‌گاه نتوانست داشته باشد — استخوان خرد شده‌ام و فقط به چند سقط‌جنین و دست‌کم به سه کورتاژ منجر شد — و به اضطراب ناشی از فریب‌های مکرر و رها شدن‌های گاه و بی‌گاه مردی که عاشقش به د، زیست. فریدا شادی خود را چون طاووسی به نمایش می‌گذاشت، اما شادی، سردر گریبانی و غم عمیق و حتی وسواس فکری او را پنهان می‌کرد.

او می‌گفت: «من واقعیت خودم را نقاشی می‌کنم. فقط همین را می‌دانم که نقاشی می‌کنم زیرا محتاج نقاشی‌ام، و همیشه هر چه از ذهنم می‌گذرد، بی‌هیچ فکر و ملاحظه دیگری بر بوم می‌کشم.» و آنچه از ذهن فریدا می‌گذشت و به هنرش راه می‌یافت، برخی از بدیع‌ترین و شورانگیزترین تصاویر قرن بیستم بود. او با نقاشی کردن از خودش در حال خون‌ریزی، گریستن و شکستن، ماهیت درد خود را به هنری صریح و درخور توجه که

با شوخ طبعی و خیال پردازی تعدیل می شد بدل می کرد. خود زندگینامه مصور فریدا که همواره خاص و شخصی است، و بیش از آن که به لحاظ گستره فراگیر باشد، جستجوگرانه است، شدت و قدرت عجیبی دارد؛ قدرتی که می تواند توجه بیننده را به شیوه عذاب آوری به خود جلب کند. بیش تر نقاشی های او کوچکند؛ مقیاس سی سانتیمتر در سی و هفت و نیم سانتیمتر غیر عادی نیست؛ این مقیاس درخور خصوصیت سوژه او است. او با قلم موهای بسیار کوچکی که همیشه بسیار تمیز نگاهشان می داشت، با ضربات دقیق و ظریف رنگ به قلم زنی می پرداخت، تصاویر ذهنی اش را میزان م کرد و از طریق فن بدیع واقع گرایی قانع کننده به خیال پردازی می پرداخت.

حاصل کار به مذاق سوررئالیست ها خوش آمد و آن ها او آخر دهه ۱۹۳۰ از او در گروه وارد به گرمی استقبال کردند. نقاشی های او برای برخی از مجموعه داران بکته، نج - ادوارد جی. رابینسون، ادگار کافمن پسر، ا. کانگر گودیر، ژانگ لئمن - نین جالب بودند. اما اکثر آن ها تا همین اواخر در ناشناختگی دور از انصافی پز مردند.

پاییز ۱۹۷۷، دولت مکزیک بزرگ ترین و شتابرترین نگارخانه های کاخ هنرهای زیبا را به نمایشگاه مرور آثار فریدا کالو اختصاص داد. بزرگداشت عجیبی بود، زیرا چنین به نظر می رسد که بیش از آن که هنر او را گرامی بدارد، شخصیت و سرگذشت عجیب این هنرمند را ستایش می کرد. عکس های بسیار بزرگ او رویداد مسلط بر آن نمایشگاه و آشکوه تاق بلند بودند و موجب می شدند نقاشی های جواهرگون چون علایم نقطه گذاری به نظر بیایند.

به هر صورت، سرانجام هنر - افسانه ای که فریدا به دست خود پدید آورده بود - پیروز شد. از آن رو که نقاشی های او نسبت به عکس ها و

فضای نمایشگاه بسیار کوچک بودند، تماشاگر به ناگزیر باید بسیار به آن‌ها نزدیک می‌شد تا بتواند بدان‌ها چشم بدوزد. و آن‌ها در این مجاورت جاذبهٔ عجیب خود را اعمال می‌کردند. هر کدام از نقاشی‌ها که از لحظات گوناگون و اندوهبار زندگی او اقتباس شده بود، به فریادی فروخورده می‌مانست و چنان ملامال از احساسات بود که آدم حس می‌کرد ممکن است منفجر شود. نقاشی‌ها موجب می‌شد تا قاب‌بندی‌های عکاسی که در ساختاری معمارگونه وسط اتاق نصب شده بودند، چون خانه‌ای پوششی تکه‌تکه و بی‌ثبات به نظر بیایند.

در دوم نوامبر ۱۹۷۸، روز جشن مردگان، یکی از شادترین تعطیلات مکزیکی، فریدا برارازا در ناحیهٔ سن فرانسیسکو میشن نمایشگاه «بزرگداشت فریدا کالو»^۱ را برپا کرد و در آن به نمایش آثار پنجاه هنرمند چیکانویی^۲ در زمینه‌های گوناگون هنری پرداخت. ویژگی مشترک همهٔ این آثار و مداریشان به سهولت هم‌فراهمی در نقاشی بود. در برابر دیوار عقبی نگارخانهٔ قربانی^۳ سنتی تریاک درگذشتگان، پوشیده از شمع، مجموعه‌های شکریوش، صلیب‌هایی از نی، تابوت حاوی پرندگان شکرین و یک تخت اسباب‌بازی بود که مینیاتور فریدا بر آن قرار داشت. باقی دیوارها پوشیده از آثار نقاشان بود و بسیاری از آن‌ها، گویی برای هم‌ذات‌پنداری با او، پرتره‌های خود را کنار پرتره فریدا گذاشته بودند. فریدا به صورت قهرمانی سیاسی و مبارزی انقلابی، به عنوان زنی زجرکشیده، همسری عذاب‌دیده، زنی بی‌فرزند و «اوفلیای مکزیکی»^۴ به تصویر کشیده شده بود. بسیاری او را زنی به ستوه آمده از مرگ اما گستاخ برابر آن می‌دیدند. یکی از نقاش‌ها علت حرمت او را این چنین توضیح داد: «فریدا برای زن‌های چیکانو مظهر تمامی مفهوم فرهنگ بود. او به ما

۱. Ychicano: طایفه‌ای آمریکایی-مکزیک.

الهام بخشید. آثار او فقط دلسوزی به حال خود نبود، قوت و قدرت داشت.»

از آن هنگام تماشاگران فریدا کالو فزونی گرفته‌اند: نمایشگاه مرور بر آثار او ۱۹۷۸-۱۹۷۹ به شش موزه ایالات متحد سفر کرد و نگارخانه وایت چپل لندن در ۱۹۸۲ نمایشگاهی را با عنوان «فریدا کالو و تینا مودوتی» ترتیب داد که به آلمان و نیویورک سفر کرد. برای زن‌ها، به خصوص، ماهیت به شدت شخصی و زنانه نگاره‌ها و استقلال هنری او بسیار - رخور توجه است. او در زمینه هنرش نه با ریورا رقابت می‌کرد و نه برابر او سر تسلیم فرو می‌آورد و شمار منتقدان هوشمندی که احساس می‌کنند نقاش بهتری بوده، کم نیست. در واقع، این اظهارنظر اغلب از سوی دیه‌گو می‌شد، او نامه‌ای را که در آن پیکاسو درباره او گفت: «نه دُرَن، نه من، نه شما نمی‌توانیم سری مانند سرهای فریدا کالو بکشیم.» در هوا تکان می‌داد.

فریدا امیال را با خاطرات دوناگنه از خود به جای گذاشت ارضا می‌کرد. او در واقع یکی از آفرینندگان شهرت افسانه‌ای خود بود، و از آن‌رو که زنی پیچیده بود و از خود آگاهی تاریخی برخوردار بود، افسانه‌اش مالا مال از این شاخه به آن شاخه پریدن، ابهام، تمنا است. به همین دلیل است که آدمی از پرده برداشتن از برخی جنبه‌های شخصیت او اکراه دارد؛ همان جنبه‌هایی که می‌تواند به تضعیف تصویر ذهنی او که و از خودش پدید آورده است، بینجامد. با این حال حقیقت افسانه را رزیل نمی‌کند. سرگذشت فریدا کالو در پی کندوکاوی دقیق، درست به اندازه افسانه او همچنان خارق‌العاده باقی می‌ماند.